

خاك بر آب بقا باد كه در آتش عشق یافت خضر دل من آنچه سنگد رمیجست
 خیزد از یزدچومن فرخی استاد سخن خاست کر عنصری از بلخ و ابو الفتح از بست
 از طرف انجمن ادبی ایران بر طبق مرام غزل شیوای فوق
 که اثر فکر بکر ادیب سخن سنج آقای تاج الشعرا «فرخی یزدی»
 است برای ادبای دور و نزدیک میدان مسابقه مقرر گردیده ادبا و شعرا
 از تاریخ نشر این شماره ارمغان تا دو ماه دیگر میتوانند استقبال از
 غزل فوق نموده و با اداره ارمغان ارسال دارند پس از دو ماه بتصدیق
 انجمن ادبی ایران هر کس گوی برتری از میدان مسابقه ربوده باشد
 يك دوره کتاب مجمع الفصحاء برای او ارسال گشته و تصدیق انجمن
 با غزل او در مجله ارمغان طبع و نشر میشود .

(ظرایف ادبی)

کوری سر بر زده است این روزها بر گردنم
 سرگمران بر من مشوسر مایه دار از آنکه هست
 همچو بار منت در نان بود سنگین و زفت
 از کلفتی گردنم چون نگزدن اعیان شده است
 با چنین گردن بود تنم فکلهای فراخ
 همچو اشراف از تواضع گردنم عاری شده است
 گردنم را این چه بار است ای خدا گوئی که شد
 با چنین کورک که دارد شکل کوهان سطر
 درد این کورک ز بس تلخ است بهر رفع آن
 که بود از قطر آن با سر برابر گردنم
 از سرت با مایه کورک گرانتر گردنم
 ز آنکه از این بار خم شد پشت مضطر گردنم
 راست باشد زین سپس خوانند اگر خر گردنم
 که یکشان بندم مگر جای فکک بر گردنم
 کاش زود این سر بزور گی بنهد از سر گردنم
 در مشیت مشتبه با سب و استر گردنم
 اشتران او کرا سازد مصور گردنم
 خورد دینش همچو شکر نونک نشتر گردنم

« غزل عاشقانه »

ای دلبر ماهروی زیبا وی شاهد فرخ بری روی
رویت چو گل چمن مصفا زلفان تو چون بنفشه خوشبوی
از چشم تو مردمان دانا سر گشته و خسته جان بهر سوی
یارب چه فتاده است آیا! کز عاشق خود نهفته روی

در لابه فکنده تو مارا

ماه از رخ دلکش تو گردید سر گشته در آسمان قدرت
با عفت عارض تو خورشید پیوسته همی کند رقابت
ای روی تو چون بهار جاوید فرخنده و نغز و با طراوت
دارم به دل شکسته امید کان روی نه بیند ایچ آفت

از دیده شوم اهرمنها

هیبات ، دروغ آه و افسوس ای شمه لبتان فرخار
گردیده بخیره با تو مانوس جمعی همه زشت روی و بدکار
آوخ پس از این اگر زند کوس بد نامی تو میان بازار
تو غافل از بهای ناموس لیکن من خسته دل افکار

از عشق تو زار و نا شکبیا

ای مرغ دل حزین ریحان تا چند کنی فغان و زاری
ای عاشق خسته پریشان از چیست خروش و یققراری
خوش باش که همچو حسن خوبان محنت را نیست بایداری
در پرتو لطف حی سبحان میدار همی امید واری :

زانماه جبین سرو بالا

« یحیی - ریحان »

تفضل فوق اثر طبع سرشار یگانه ادیب اریب آقای میرزایحیی خان متخلص «بریجان» اصفهانی و نمونه ایست از کتاب باغچه ریحان که فعلا در تحت طبع است و عنقریب انتشار خواهد یافت. گرچه آثار ادبی آقای «ریحان» در جریده گل زرد بنظر دانشمندان رسیده و ارباب ذوق و ادب مقام بلند ایشان را در عالم ادبیات شناخته اند. ولی کتاب «باغچه ریحان» مجموعه ایست از ادبیات جدیدة مشعرون و مخزنی است مملو از لؤلؤ مکنون و غزلیات و قصائد آبدارش غیر از آنها است که در مجله گل زرد بانظار رسیده ما محض نمونه غزل فوق را درج نموده و دانشمندان را بشارت میدهیم که عنقریب کتاب مزبور از طبع خارج و زینت افزای عالم ادبیات خواهد گردید.

«دو گاو آهن»

از امثال لافوتن

در این کهنه گیتی یکی بند نو	ز گاو آهن و مرد دهقان شنو
بیک گوشه گاو آهنی کهنه بود	که فرسوده زین دیر دیرینه بود
بیفکنده اش مور یانه ز بای	فرو مانده در گنج دهقان سرای
بسان دل جاهلان بر ز نك	ز زنگش دگر گونه گردیده رنگ
یکی روزگار آهنی صبقلی	فروزان چو دانا بروشنده لی
شنیدم که چون میشد از طرف دشت	قضا را بر آن گاو آهن گذشت
بگفتا چرا بهره شد ز آسمان	ترا سیم ناب و مرا زعفران